



Analyzing the Manner and Effects of Suit's Dismissal Writ Issuance After Primary Verdict's Quash at the Appeal Stage: Exploring Diverse Functions of Discontinuance (A Comparative Study of Law of Iran and Common Law)

Ahad Gholizadeh Manghoutay¹

Received: 15/04/2021; Accepted: 08/03/2022

Abstract

Because suit's dismissal writ issues in between parties' arguments closure and appeal judgment's issuance and before that the court has done its primary proceedings and quashed the primary verdict, this question arises that whether with appeal suit's dismissal writ issuance the quashed primary verdict revives or remains persistent as quashed? To answer, it seems that after primary verdict's quash, whether the appellant has been the primary suit's plaintiff or defendant, relying on the proceedings singleness principle, that would be only plaintiff who can discontinue the suit and with suit's dismissal writ issuance at the appeal stage the suit becomes res judicata completely. This happens in courts where the file has referred to them after quash as well. But if the appellant was the defendant, he/she could discontinue the appeal suit only before the primary judgment's quash. What said, in addition to quash of verdict in appeal stage includes writ's quash in that stage and judgment's quash in supreme court appeal and objection to ex-parte verdict, however, due to some practical reasons it happens differently in retrial and third person's objection suits. Although appeal court's decision for its initial trial can as well be deemed judgment, the suit discontinuance before that decision does not lead to suit dismissal writ. Therefore, issuance of that writ cannot be expected in the supreme court. This happens not only about suit dismissal writ but also as to suit rejection one. In this way, different functions would be explored for discontinuance of a suit.

Key words: Suit Dismissal Writ, Discontinuance, Appeal, Quash, Suit Rejection Writ.

¹ Associate Professor, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan; Email: gholizadeh@ase.ui.ac.ir



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



تحلیل چگونگی و آثار صدور قرار سقوط دعوای نقض حکم بدوی در مرحله تجدیدنظر: کشف کارکردهای متفاوت استرداد و دعوا

احمد قلی زاده منقو طای^۱ (مطالعه تطبیقی حقوق ایران و کاسن لا)

تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۱/۲۶ - تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۲/۱۷

چکیده

چون قرار سقوط دعوا در فاصله اعلام ختم رسیدگی تا صدور رای تجدیدنظر صادر می‌شود و قبل از آن دادگاه تجدیدنظر رسیدگی اولیه خود را انجام و حکم بدوی را نقض کرده است این سوال ایجاد می‌شود که آیا با صدور قرار سقوط دعوای تجدیدنظر حکم بدوی نقض شده احیاء می‌شود یا همچنان به‌طور نقض شده باقی می‌ماند؟ در پاسخ به نظر می‌رسد بعد از نقض حکم بدوی اعم از اینکه تجدیدنظرخواه خواهان دعوای بدوی بوده یا خوانده آن باشد به‌استناد اصل وحدت رسیدگی، آن فقط خواهان بدوی است که می‌تواند دعوا را استرداد کند و با صدور قرار سقوط دعوا در مرحله تجدیدنظر دعوا به‌طور کامل مختومه می‌شود. این اتفاق در دادگاههایی که پرونده بعد از نقض به آنها ارجاع شده نیز می‌افتد. ولی اگر تجدیدنظرخواه خوانده بدوی باشد او فقط قبل از نقض رای بدوی می‌تواند دعوای تجدیدنظر را استرداد کند. آنچه گفته شد علاوه بر نقض حکم در مرحله تجدیدنظر شامل نقض قرار در آن مرحله و نقض رای در مراحل فرجامی و واخواهی نیز می‌شود ولی به دلایل عملی به‌نحود دیگری در مراحل اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث واقع می‌شود. گرچه می‌توان تصمیم دادگاه تجدیدنظر برای رسیدگی اولیه آن را هم رای دانست ولی استرداد دعوا پیش از آن تصمیم منجر به قرار سقوط دعوا نمی‌شود. پس نمی‌توان در دیوان فرجامی هم انتظار صدور آن قرار را داشت. این اتفاق علاوه بر قرار سقوط دعوا، شامل قرار رد دعوا هم می‌شود. به این ترتیب، کارکردهای متفاوتی برای استرداد دعوا کشف می‌شود.

واژگان کلیدی: قرار سقوط دعوا، استرداد دعوا، تجدیدنظرخواهی، نقض، قرار رد دعوا.



مقدمه

آیین دادرسی آنگونه که دیگران (فضائلی ۱۳۹۳: ۱۵۹، وحدتی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۴۱) هم مطرح کرده‌اند، در رسیدن به عدالت قضایی حائز اهمیت فوق‌العاده است. با این حال، گرچه صدور قرار سقوط دعوا در مرحله بدوی کم و بیش مورد بحث علمی قرار گرفته اما می‌توان گفت درباره صدور آن در مرحله تجدیدنظر آنگونه که در کامن‌لا نیز معمول است تقریباً هیچ بحثی نشده، تحقیقی به عمل نیامده و تحلیلی صورت نگرفته است. این در حالی است که در قانون سابق آیین دادرسی مدنی نیز صدور قرار سقوط دعوا در مرحله تجدیدنظر پیش‌بینی شده بوده است. قرار سقوط دعوا علی‌رغم نظر بعضی (شمس ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۴۹، کریمی ۱۳۸۶: ۱۴۹، سریر ۱۳۸۶: ۸۹، افتخار جهرمی، السان ۱۳۹۶: ۷۵، احمدی ۱۳۷۱: ۳۵۴) که «پایانی» را با «قاطع» یکی فرض کرده‌اند، آنگونه که بعضی (صدرزاده افشار ۱۳۷۹: ۲۲۳، بختیاری ۱۳۹۱: ۱۹۵) نیز نظر داده‌اند، تنها قرار قاطع دعوا است. یعنی آنگونه که در نظریه شماره ۸۰۷/۹۴/۷ مورخ ۱۳۹۴/۰۴/۰۱ اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز آمده است قرار سقوط دعوا تنها قراری است که علی‌رغم نظرات متضاد بعضی (احمدی ۱۳۷۱: ۳۵۴ و ۴۵۷)، منجر به اعتبار امر مختومه برای دعوا می‌شود. در این باره، بعضی (کریمی ۱۳۸۶: ۱۴۹، واحدی ۱۳۷۹: ۲۲۴، مهاجری ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۹۹، احمدی ۱۳۷۱: ۳۵۴) نیز از رای «پایانی» به رای «نهایی» تعبیر کرده‌اند ولی برای اجتناب از اشتباه با قرارهایی که مرحله فرجامی را هم پشت سر گذاشته‌اند، عبارت رای «پایانی» مناسبتر است.

قرار سقوط دعوا اگر در مرحله بدوی صادر شود آنگونه که در کامن‌لا (Ray, 2008: 273) نیز با کمی تفاوت معمول است، اجازه طرح مجدد دعوا از خواهان را سلب کرده و آنگونه که دیگران (شمس ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۴۸، کریمی ۱۳۸۶: ۱۴۳، مهاجری، ۱۳۷۹: ۲۱۰، سمایی ۱۳۷۹: ۵۱، واحدی ۱۳۷۷: ۱۶۹، مالکی، سلیمان ۱۳۹۷: ۱۷، مدنی ۱۳۵۷: ۶۶۱) هم





مطرح کرده‌اند، قضیه را مختومه می‌کند. دعوا به این ترتیب اعتبار امر مختومه پیدا می‌کند ولی درباره آن چون حکمی صادر نشده است آنگونه که دیگران (نویخت ۱۳۹۳: ۱۵۳، نهرینی ۱۳۹۴: ۱۲۲) هم نظر داده‌اند، نباید از اصطلاح «اعتبار قضیه محکوم‌بها» استفاده کرد. در این باره، علیرغم نظر بعضی (جوهری، ۱۳۸۸: ۶۷)، عبارت «اعتبار امر مختوم‌بها» نادرست است. در واقع، چه بسا لازم نبود آنگونه که در کامن لا (Sime and French, 2013: 914) و آیین دادرسی دیوان بین‌المللی دادگستری (Thirlway, 2016: 10) معمول است، در ادامه استرداد دعوا هیچ رأی صادر شود.

قرار سقوط دعوا آنگونه که دیگران (قلی‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۳) هم نظر داده‌اند، قانوناً ممکن است در مرحله تجدیدنظر نیز صادر شود. رأی بدوی اگر در دادگاه تجدیدنظر تأیید یا استثنائاً نقض بلاارجاع شود جایی برای استرداد دعوا و صدور قرار سقوط دعوا نمی‌ماند ولی اگر در دادگاه تجدیدنظر نقض شود بسته به مورد پرونده ممکن است به دادگاه صالح یا دادگاه صادرکننده ارجاع شده یا در دادگاه تجدیدنظر مورد رسیدگی قرار گیرد. اگر رأی بدوی حکم بوده، در دادگاه تجدیدنظر نقض شده و آن دادگاه خود اقدام به رسیدگی اصلی به پرونده نماید، بعد از اعلام ختم رسیدگی، با استرداد دعوا بدون رضایت خواننده قرار سقوط دعوای تجدیدنظر صادر می‌شود. اما در این وضعیت این سوال ایجاد می‌شود که با صدور قرار سقوط دعوای تجدیدنظر حکم بدوی نقض شده احیاء می‌شود یا اینکه همچنان به صورت نقض شده باقی می‌ماند؟ رأی نقض شده بدوی اگر قرار بوده یا علت نقض آن (اعم از حکم یا قرار) عدم صلاحیت دادگاه بدوی بوده باشد بسته به مورد رسیدگی به پرونده آن بعد از نقض به ترتیب به دادگاه صادرکننده یا دادگاه صالح ارجاع و استرداد دعوا در آن دادگاهها نیز بعد از اعلام ختم رسیدگی با همین مشکل مواجه می‌شود.

برخلاف آنچه در کامن لا (Grainger and Fealy, 2000: 122) با استناد به رأی وحدت رویه قضایی^۱ مطرح شده است، در حقوق ایران طرح دوباره و هم‌زمان یک دعوا با ایراد امر مطروحه روبرو شده به یکی شدن پرونده‌ها می‌انجامد. ولی استرداد یکی از دعوای مزبور،

1. Stanway v Attorney General (1999) The Times, 25 November (Lloyd J)



حتی اگر پرونده‌هایشان یکی نشده باشند هم، بعد از اعلام ختم دادرسی بدون رضایت خواننده به صدور قرار سقوط دعوا انجامیده، هر دو پرونده را مختومه می‌کند. در بحث از صدور قرار سقوط دعوا در مرحله تجدیدنظر به نظر می‌رسد به طور کلی فرقی نیست میان موردی که در آن تجدیدنظرخواه خواهان یا خواننده بدوی بوده باشد. در حاشیه این بحث، ماهیت تأیید یا نقض رای نیز لاجرم مورد بحث قرار می‌گیرد. ضمن اینکه، امکان صدور قرار سقوط دعوا بعد از نقض رای بدوی یا تجدیدنظر در مرحله فرجامی نیز، در مقایسه با آنچه در مورد مشابه در مرحله تجدیدنظر واقع می‌شود، قابل بحث است.

۱. امکان و چگونگی صدور قرار سقوط دعوا بعد از نقض حکم بدوی در مرحله تجدیدنظر

مطابق مبحث استرداد دعوا و دادخواست قانون آیین دادرسی مدنی (ق.آ.د.م.)، فقط اگر دعوایی بعد از اعلام ختم دادرسی از دادگاه، علیرغم نظر بعضی (مهاجری، ۱۳۷۹: ۲۱۰، سریر ۱۳۸۶: ۹۰) «بدون رضایت خواننده»، استرداد شود دادگاه باید قرار سقوط دعوا صادر نماید. یعنی اگر بعد از اعلام ختم دادرسی خواهان دعوای خود را با رضایت خواننده استرداد نماید، آنگونه که از مفاد قانون برمی‌آید و دیگران (شیخ‌نیا ۱۳۷۵: ۱۲۴، حیاتی ۱۳۸۴: ۱۹۲، بهشتی، مردانی ۱۳۸۵: ۲۸۳، شمس ۱۳۸۵: ج ۲: ۲۴۹، کریمی ۱۳۸۶: ۱۴۲، نوبخت ۱۳۹۳: ۱۵۲، احمدی ۱۳۷۱: ۴۵۶، پوراستاد ۱۳۸۷: ۱۱۲، نهرینی ۱۳۹۴: ۱۳۴، مدنی ۱۳۵۷: ۶۶۲) هم نظر داده‌اند، علیرغم نظر بعضی (جوهری ۱۳۸۸: ۷۴)، قرار رد دعوا صادر می‌شود. یعنی گرچه خواهان با صدور قرار رد دعوا، برخلاف آنچه در کامن لا (Sime, 2020: 331) معمول است، کل هزینه دادرسی پرداختی را از دست می‌دهد ولی می‌تواند آن دعوا را مجدداً طرح نماید.

مقرره ق.آ.د.م. درباره استرداد دعوا و صدور قرار سقوط دعوا اطلاق دارد و علیرغم عدم اظهار نظر بعضی (شمس، ۱۳۸۵: ج ۳: ۷۳ و ۷۷)، آنگونه که بعضی (مهاجری ۱۳۸۰: ج ۳: ۱۰۹) نیز نظر داده‌اند، درباره اعمال آن تفاوتی میان مراحل بدوی و تجدیدنظر نیست. علاوه بر آن، قانوناً قرار سقوط دعوا از جمله قرارهای مرحله تجدیدنظر است که





قابل فرجام‌خواهی می‌باشند. در عمل^۱ نیز برای مثال شعبه ۸ دیوانعالی کشور در رای شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۰۵۶۹ مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۲۱ به فرجام خواهی از قرار سقوط دعوا رسیدگی کرده است. آیین‌نامه تعرفه حق الوکاله، حق‌المشاوره و هزینه سفر و کلای دادگستری ۱۳۹۸ نیز به‌طور مکرر از قرار سقوط دعوای تجدید نظر نام برده است. بنابراین، بی‌تردید صدور قرار سقوط دعوا در مرحله تجدیدنظر هم امکان‌پذیر است. در عمل نیز برای مثال شعبه ۴۵ دادگاه تجدیدنظر تهران در رای شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۴۵۰۰۰۳۰ مورخ ۱۳۹۲/۰۱/۱۸ چنین قراری را صادر کرده است. برخلاف حقوق ایران، برای استرداد دادخواست یا دعوا در کامن‌لا (Sime, 2020: 331) قرار صادر نمی‌شود ولی خود استرداد دادخواست یا دعوا قابل اعتراض توسط طرف مقابل (Sime and French, 2013: 914) است، البته نه در دادگاه بالاتر بلکه در همان دادگاهی که دادخواست یا دعوا از آن استرداد شده است. البته باید توجه داشت که دعوای «سیال» مانند طلاق حکم جداگانه دارند یعنی مثلاً حتی اگر دعوای (قضیه) طلاق میان زوج معینی در دادگاه خانواده محکوم‌بها شود آن دعوا بعداً به‌خاطر عوض‌شدن سبب به‌عنوان دعوایی جدید قابل طرح است. چنین وضعیتی باعث نمی‌شود که علیرغم نظرات متضاد هیات عالی نشست قضایی شهر بندرعباس مورخ ۱۳۸۰/۰۶/۰۸ در صورت انصراف از دعوای طلاق بعد از اعلام ختم دادرسی قرار سقوط دعوا صادر نشده بلکه به‌جای آن قرار رد دعوا صادر شود. هیات عالی نشست قضایی شهر قم در مورد مشابه (نفقه) در مورخ ۱۳۸۸/۰۳/۱۸ به‌درستی نظر به صدور قرار سقوط دعوا داده است.

در این باره، علیرغم نظر بعضی (نهرینی ۱۳۹۴: ۱۲۳)، فرقی میان عبارات قانونی «ختم مذاکرات طرفین» و «ختم دادرسی» نیست، نمی‌توان میان آن دو قائل به وجود فاصله‌ای زمانی شد و به تصریح قانون، صدور قرار سقوط دعوا مربوط به آن فاصله نمی‌باشد. همچنین، علیرغم نظر بعضی (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸)، به تصریح قانون لزوماً لحظه ختم دادرسی با لحظه صدور رای یکی نیست. برخلاف حقوق ایران، در کامن‌لا (Sime and French,





(914: 2013 به جای رضایت خواننده موافقت دادگاه برای استرداد دعوا^۱ ملاک است، با این حال در بعضی موارد (Osborne, 2008: 376)، موافقت دادگاه یا رضایت خواننده کافی است. قاعدتاً آنگونه که در کامن لا (Sime and French, 2013: 914, Campbell, 2007: 159) نیز معمول است، نیازی به اخذ اجازه از دادگاه جهت استرداد دعوا نیست؛ اما در کامن لا اگر خواهان بی اجازه دادگاه دعوا را استرداد نموده باشد برای طرح مجدد آن نیازمند موافقت دادگاه می شود. برخلاف استرداد دعوا، نه استرداد دادخواست و نه طرح مجدد آن در کامن لا (Sime and French, 2013: 913) نیاز به موافقت دادگاه ندارد.

دادگاه تجدیدنظر اصولاً به طور عادی و با تبادل لوایح، به عبارتی در پشت درهای بسته و بدون دعوت طرفین، رسیدگی می کند. با این حال، قانونگذار برای رسیدگی دادگاه تجدیدنظر نیز فرض برگزاری جلسه رسیدگی و فرض وجود لحظه اعلام ختم رسیدگی نموده است. به این ترتیب، دادگاه تجدیدنظر با استرداد شدن دعوی تجدیدنظر بعد از اعلام ختم رسیدگی و قبل از صدور رای بدون رضایت طرف مقابل، آنگونه که دیگران (مهاجری، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۰۹) هم به طور تلویحی نظر داده اند، قرار سقوط دعوا صادر می کند. در نتیجه، آنگونه که در کامن لا (Grainger and Fealy, 2000: 121; Sime and French, 2013: 913) نیز معمول است به طور استثنایی^۲ از تداوم رسیدگی ممانعت می شود. در این باره، دادگاه تجدیدنظر تنها وقتی خود رسیدگی اصلی (رسیدگی بعد از نقض) می کند که رای بدوی حکم بوده، در مرحله تجدیدنظر نقض شده، علت نقض آن عدم صلاحیت دادگاه نبوده و نقض آن بلا ارجاع نبوده باشد. پس اصولاً تنها چنین حالتی موضوع بحث این مقاله است.

وقتی بعد از نقض حکم بدوی دادگاه تجدیدنظر خود اقدام به رسیدگی نموده، اعلام ختم رسیدگی نموده، در فاصله آن اعلام تا اعلام رای، دعوا بدون رضایت طرف مقابل مسترد شده، و قرار سقوط دعوی تجدیدنظر صادر می شود؛ قانونگذار مشخص نکرده است که تکلیف حکم بدوی که قبلاً توسط این دادگاه نقض شده است چیست؟ آیا

1. Discontinuance (Withdrawal)
2. The active case management regime





آن حکم با صدور قرار سقوط دعوی تجدیدنظر احیاء می شود یا اینکه همچنان به صورت نقض شده باقی می ماند؟

ممکن است در پاسخ به این سوال اصلی مقاله گفته شود که با صدور قرار سقوط دعوی تجدیدنظر، اعم از اینکه تجدیدنظرخواه خواهان بدوی باشد یا خوانده آن، حکم بدوی نقض شده احیاء شده، نقض نشده تلقی می شود و می توان آن را اجراء کرد. ولی این گفته ادعایی بیش نخواهد بود چون با نقض حکم بدوی اصل بر آن است که آن نقض باگذر زمان در هر حال اعتبار خود را حفظ می کند و اینکه گفته شود قرار سقوط دعوی تجدیدنظر باعث بی اعتبار شدن نقض حکم بدوی در رسیدگی اولیه دادگاه تجدیدنظر می شود نیاز به دلیل پیدا می کند. این موضوع بغرنج تر می شود اگر فرض کنیم که خود «نقض» ماهیتاً یک «رای» است. در این صورت، دلیلی نخواهد داشت که جلوگیری از صدور حکم اصلی دادگاه تجدیدنظر باعث بی اعتبار شدن نقض حکم بدوی در رسیدگی اولیه شود.

دادگاه تجدیدنظر اول یک رسیدگی کوتاه انجام می دهد تا ببیند آیا جهات تجدیدنظر در رای بدوی وجود دارد یا خیر. آن رسیدگی لزوماً فقط شکلی نیست. با وجود حتی یکی از آن جهات دادگاه رای را نقض و گرنه آن را تأیید می کند. به این ترتیب، علیرغم نظر بعضی (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸ و ۱۹) نقض رای مرحله بدوی نه در انتهای رسیدگی اصلی (رسیدگی بلند) دادگاه تجدیدنظر بلکه در انتهای رسیدگی اولیه (رسیدگی کوتاه) آن است که اتفاق می افتد.

در مقدمه چینی برای پاسخ دادن به سوال فوق، به نظر می رسد آنگونه که در کامن لا (Grainger and Fealy, 2000: 121, Sime and French, 2013: 914) هم معمول است، قرار سقوط دعوا از لحظه صدور آن موثر واقع شده، مانع از صدور رای (قاعدتاً حکم) در دعوی استرداد شده می گردد و درباره گذشته اثری ندارد. برای مثال، اگر دادگاه قبل از مسترد شدن دعوا قرار تامین دعوی واهی صادر کرده باشد آن قرار علیرغم استرداد شدن دعوا همچنان به قوت خود باقی می ماند. همچنین، اگر دادگاه به عنوان مقدمه رسیدگی اصلی، به درخواست جعل مدرک رسیدگی کرده و درباره آن حکم داده باشد آن حکم





آن‌چنان‌که بعضی (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۷۷، قلی‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۳) نیز نظر داده‌اند، همچنان معتبر و قابل‌استناد می‌ماند. مشابه این حالت را در اعتراض ثالث طاری ملاحظه می‌کنیم. اگر دادگاه تجدیدنظر دراثنای رسیدگی خود با اعتراض ثالث طاری مواجه شود قانوناً باید اول به آن رسیدگی کرده و رای بدهد تا موجبات رسیدگی و صدور حکم در دعوای اصلی فراهم شود. در این باره، اگر دادگاه بعد از رسیدگی به اعتراض ثالث به نفع یا به بی‌حقی معترض ثالث حکم بدهد استرداد بعدی دعوای اصلی موجب بی‌اعتبارشدن حکم صادره درباره اعتراض ثالث نمی‌شود. در موضوع مورد بحث مقاله یک دعوا وجود دارد که درباره آن دو رای مطرح است؛ یکی از آن دو در اول صادر شده و دیگری در آخر قرار است صادر شود. در حالی که در اعتراض ثالث طاری دو دعوا وجود دارد که با هم هم‌منشاءند یا با هم ارتباط دارند و درباره آنها دو حکم جداگانه صادر می‌شود. ولی به هر حال مورد اعتراض ثالث نیز عدم‌تأثیر نتیجه استرداد دعوا بر قبل از آن (از جمله معتبرماندن رای قبلی) را نشان می‌دهد.

در این باره، سوال جدیدی مطرح می‌شود به این صورت که آیا حفظ‌شدن اعتبار نقض حکم بدوی در مرحله تجدیدنظر بعد از صدور قرار سقوط دعوای تجدید نظر به معنی آن است که دعوای بدوی هم مسترد شده و در مورد هر دو دعوای بدوی و تجدید نظر قرار سقوط دعوا صادر می‌شود؟ در این باره به نظر می‌رسد اعم از اینکه تجدید نظر خواه خواهان بدوی یا خوانده بدوی باشد، در رسیدگی بعد از نقض همواره خواهان بدوی همچنان خواهان و خوانده بدوی همچنان خوانده خواهد بود و این نکته راه را برای رسیدن به پاسخ سوال مورد بحث هموار می‌کند.

۲. بی‌تأثیری خواهان یا خوانده بدوی بودن تجدید نظر خواه در رسیدگی بعد از نقض

به نظر می‌رسد اینکه تجدیدنظرخواه خواهان یا خوانده بدوی باشد در استرداد دعوا بعد از نقض حکم بدوی اثری ندارد. مواردی نیز در پیرامون این بحث قابل طرح می‌باشند.



۲-۱. بحث اصلی

اگر تجدیدنظرخواه همان خواهان بدوی باشد و در مرحله تجدیدنظر بعد از اعلام ختم رسیدگی بدون رضایت خوانده دعوای خود را استرداد نماید با صادرشدن قرار سقوط دعوای تجدیدنظر نمی‌تواند دعوای بدوی خود را مجدداً طرح نماید چون بنابر اصل وحدت رسیدگی که بعضی (قلی‌زاده، ۱۳۹۵، دوره ۵: ۱۰۷) اثبات نموده‌اند استرداد دعوای تجدیدنظر توسط او آنگونه که دیگران (مهاجری، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۰۹) هم به‌طور تلویحی نظر داده‌اند، به معنی استرداد دعوای بدوی نیز خواهد بود. در این باره، استرداد دعوا بعد از نقض حکم بدوی صورت می‌گیرد بنابراین علیرغم نظریه شماره ۱۸۶۰/۹۲/۷ مورخ ۹۲/۰۹/۲۴ اداره کل امور حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه، مردود بودن کلی یا جزئی دعوای تجدیدنظرخواه به عنوان خواهان در مرحله بدوی مانع از این برداشت نیست. در واقع، با نقض شدن حکم بدوی در دادگاه تجدیدنظر دعوای بدوی است که در آن دادگاه در حال رسیدگی دوباره است پس علیرغم نظر بعضی (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۸۱) استرداد دعوای تجدیدنظر توسط خواهان بدوی (اصلی) مسموع می‌شود. این استرداد لاجرم به معنی استرداد دعوای بدوی نیز هست. پیش‌بینی نشده بودن این موضوع در قانون مانع از این تحلیل نیست.

ولی اگر تجدیدنظرخواه خوانده بدوی باشد اول به نظر می‌رسد با استرداد تجدیدنظرخواهی توسط او بدون رضایت تجدیدنظرخوانده بعد از نقض و بعد از اعلام ختم رسیدگی گرچه فعلاً جلوی صدور رای تجدیدنظر گرفته می‌شود ولی این استرداد به معنی استرداد دعوای اصلی نیست. این استرداد فقط باعث سقوط دعوای تجدیدنظر و صدور قرار سقوط دعوا درباره آن می‌شود. در نتیجه، خواهان بدوی (تجدیدنظرخوانده) می‌تواند آن دعوا را به‌طور مجدد در دادگاه بدوی اقامه کند. البته ترجیحاً طرح مجدد آن دعوا در مرحله بدوی باید به صورت اصلاح شده و به نحوی باشد که دعوا دوباره با نقض تجدیدنظر روبرو نشود. بعضی (شیخ‌نیا، ۱۳۷۵: ۱۲۳، واحدی ۱۳۷۷: ۱۶۹) تلویحاً و بعضی (واحدی، ۱۳۷۷: ۱۶۶، سریر، ۱۳۸۶: ۹۰، افتخار جهرمی، السان، ۱۳۹۶: ۷۵) صریحاً «زوال دادرسی»





را از «زوال دعوا» تفکیک کرده‌اند. از این منظر، در این وضعیت برای خواهان اصلی دادرسی زایل می‌شود بدون اینکه دعوا زایل شود.

اما دقت بیشتر نشان می‌دهد که در این باره، به‌استناد اصل وحدت رسیدگی، حتی اگر تجدیدنظرخواه خوانده بدوی باشد در رسیدگی بعد از نقض، علیرغم نظریه شماره ۸۷۳/۹۴/۷ مورخ ۹۴/۰۴/۰۸ اداره کل حقوقی قوه قضائیه، دادگاه همچنان خواهان بدوی را خواهان دعوی مورد رسیدگی و خوانده بدوی را خوانده آن تلقی می‌کند. بنابراین به‌نظر می‌رسد علیرغم نتیجه‌گیری انجام‌شده در نظریه فوق و نظر بعضی (مهاجری، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۰۹)، آنگونه که در نظریه فوق‌الذکر اداره کل امور حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه آمده و دیگران (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸) هم نظر داده‌اند، حتی اگر خواهان بدوی از رای بدوی تجدیدنظرخواهی نکرده باشد او می‌تواند در مرحله تجدیدنظر اقدام به استرداد دعوا نموده و موجب سقوط دعوا گردد. البته، تاکید می‌شود که علیرغم مندرجات نظریه اخیرالذکر و نظر بعضی (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸)، این استرداد باید بعد از نقض حکم بدوی و بعد از اعلام ختم دادرسی در هرگونه رسیدگی بعد از نقض؛ اعم از رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر، دادگاه بدوی صالح یا دادگاه بدوی صادرکننده رای نقض‌شده، اتفاق بیافتد.

به این ترتیب، خوانده بدوی که تجدیدنظرخواه بوده علیرغم نظر بعضی (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸)، قبل از نقض رای بدوی می‌تواند دعوی تجدیدنظر خود را مسترد دارد ولی بعد از نقض دیگر خواهان تلقی نمی‌شود پس آنگونه که دیگران (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸) هم به‌نحو مشابه نظر داده‌اند، نمی‌تواند قبل یا بعد از اعلام ختم دادرسی دعوا را مسترد نماید. در واقع با نقض یا تأیید رای در مرحله تجدیدنظر رسیدگی به ادعای تجدیدنظرخواه به پایان می‌رسد. با نقض رای بدوی پرونده وارد رسیدگی بعد از نقض می‌شود. این رسیدگی بسته به مورد در هر یک از دادگاههای صادرکننده، صالح یا تجدیدنظر انجام می‌شود. پس علیرغم نظریه فوق‌الذکر اداره کل حقوقی قوه قضائیه، اگر بخواهیم تجدیدنظرخواه (خوانده بدوی) را همچنان خواهان حساب کرده و در دادگاه تجدیدنظر قبل یا بعد از اعلام ختم رسیدگی به او اجازه استرداد دعوا بدهیم لاجرم





۲-۲. موارد پیرامونی

به این ترتیب، آنچه در ق.آ.د.م. درباره توقف رسیدگی تجدیدنظر به علت فراهم نشدن مقدمات اجرای قرارهای مقدماتی و عدم تاثیر این توقف بر اجرای حکم بدوی گفته شده فقط قبل از نقض رای بدوی در دادگاه تجدیدنظر بلکه بعد از نقض آن رای هم کاربرد دارد. البته، علیرغم نظر بعضی (بختیاری، ۱۳۹۱: ۱۹۶)، قانوناً در این باره قرار توقف دادرسی صادر نمی‌شود و اصولاً با توجه به حصری بودن قرارها نمی‌توان معتقد به وجود قرار به نام «قرار توقف دادرسی» شد. بدیهی است که در این باره انتظار دادگاه تجدیدنظر برای فراهم شدن مقدمات اجرای قرارهای مقدماتی نمی‌تواند به مدت زیادی طول بکشد چون آنگونه که دیگران (بختیاری، ۱۳۹۱: ۱۹۵) هم نظر داده‌اند، زیاد طول کشیدن آن باعث از بین رفتن امنیت قضایی و به عبارت بعضی (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۰۶)، به خطر افتادن صلح و نظم اجتماعی می‌شود. در واقع، این امر باعث تزلزل احکام می‌شود چون آنگونه که دیگران (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۳۳۲، و حیاتی، ۱۳۸۴: ۳۸۴) هم نظر داده‌اند، نمی‌شود حکم بدوی را اجرا کرد در حالی که انتظار می‌رود آن حکم با تداوم تجدیدنظرخواهی فعلاً متوقف شده، نقض شود. بامنقضی شدن مهلت فراهم کردن مقدمات اجرای قرارهای مقدماتی در مرحله تجدیدنظر و فراهم نشدن آن مقدمات، قبل از نقض قاعدتاً رای بدوی تأیید می‌شود و بعد از نقض قاعدتاً حکم به بی‌حقی تجدیدنظرخواه صادر می‌شود. صدور قرار پایانی برای پرونده امری استثنایی است که نیاز به نص دارد بنابراین صدور قرار ابطال دادخواست برای چنین حالتی در مرحله بدوی را نمی‌توان به مرحله تجدیدنظر تسری داد.

لازم به ذکر است که حکم مورد تجدیدنظر آنگونه که بعضی (قلی‌زاده، ۱۳۹۵، دوره ۵: ۱۲۶) نیز نظر داده‌اند و برخلاف آنچه در کامن‌لا (Sime and French, 2013: 913) معمول است، قابل تجزیه نیست که قرار سقوط دعوا فقط برای قسمتی از آن صادر شود.



پس آن قرار لاجرم کل دعوای بدوی را دربرمی گیرد. برای مثال، اگر خواسته دعوای بدوی ده میلیون بوده و حکم به هشت میلیون به نفع خواهان صادر شده باشد او نمی تواند فقط از حکم بابت دو میلیون باقی مانده تجدیدنظرخواهی کند و اگر هم چنین کند باز دادگاه تجدیدنظر کل حکم را بازبینی می کند و اگر لازم باشد کل آن را نقض و درباره کل آن حکم جدید صادر می کند. درباره تجدیدنظرخواهی خوانده بدوی هم به همین نحو عمل می شود. حتی اگر خواهانها دوفهر باشند و فقط یکی از آنها تجدیدنظرخواهی کرده باشد دادگاه باز به همین نحو عمل کرده، کل حکم را بازبینی می کند. در فرجامخواهی هم به همین نحو عمل می شود. بنابراین گرچه دعوای اصولاً قابل تجزیه اند ولی باید به این نکته نیز توجه داشت که دادگاه تجدیدنظر و دیوان فرجامی بدون تجزیه به دعوای رسیدگی کرده رای می دهند.

اگر حکم مورد بحث در دادگاه تجدیدنظر قابل تجزیه بود آنگونه که در کامن لا (Sime and French, 2013: 913) نیز مطرح است، باید دنبال ملاکهایی می گشتیم برای اینکه بینیم استرداد قسمتی از دعوای بعد از نقض رای بدوی را باید کاهش خواسته^۱ حساب کنیم یا استرداد دعوای هر دو. به نظر می رسد علیرغم آنچه در کامن لا (Grainger and Fealy, 2000: 121) معمول است، در این صورت کاهش خواسته در همان حال استرداد قسمتی از دعوای نیز تلقی می شد و کاهش خواسته فرض شدن استرداد دعوای مشکلی از نظر مطالب گفته شده ایجاد نمی کرد. به عبارت دیگر آنگونه که در کامن لا (Burdick, 1905: 393) نیز معمول است، کاهش خواسته بدون رضایت خوانده بعد از اعلام ختم دادرسی صرف نظر از قسمت کاسته شده دعوای محسوب شده و مانع از طرح مجدد آن قسمت در دادگاه می گردد. بنابراین آنچه گفته شد، به طریق اولی اگر خواهانها و خواندگان دعوای مورد تجدیدنظر متعدد بوده ولی خواسته دعوای غیر قابل تجزیه باشد رای دادگاه تجدیدنظر برخلاف آنچه در کامن لا (Sime and French, 2013: 913) معمول است، غیر قابل تفکیک خواهد بود. چنین دعوایی علیرغم نظر بعضی (طهماسبی، ۱۳۹۵: ۴۵، شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۷۷) که معتقد





به‌مسموع نبودن استرداد آن دعوا توسط بعضی از خواهانها می‌باشند، آنگونه که در کامن لا (Grainger and Fealy, 2000: 121) نیز معمول است، قابل استرداد است، ولی بسته به‌مورد، استرداد فردی آنها در رسیدگی به‌سهم دعوی سایرین اثری نداشته یا مانع از رسیدگی به‌آن‌سهم از دعوا خواهد شد. به‌عنوان مثالی برای حالت اول، اگر خواهانها مالک مشاع ملک‌ی بوده و برای خلع ید از آن علیه خواندگان به‌طور جمعی دادخواست داده باشند، استرداد دعوا توسط یک یا چند تن از خواهانها مانع تداوم رسیدگی به‌پرونده به‌شکل سابق آن نمی‌شود چون مطالبه حتی یکی از خواهانها برای خلع ید کافی است. در کامن لا (Sime and French, 2013: 914) در صورت متعدد بودن خواهانها هر خواهان برای استرداد سهم خود از دعوا باید از سایر خواهانها یا دادگاه اجازه بگیرد.

به‌عنوان مثالی برای حالت دوم، اگر خواسته قبض مبیعی باشد که سه مشتری آن را اتباع کرده‌اند، دادخواست تجدیدنظر دادن بعضی از آنها برای قبض کفایت نمی‌کند و باید هر سه برای این امر دادخواست بدهند. اگر هر سه دادخواست داده باشند هم استرداد دادخواست یا دعوا توسط یک یا بعضی از آنها، علیرغم نظر بعضی (طهماسبی، ۱۳۹۵: ۵۰ و ۶۵) که در این باره استرداد دادخواست یا دعوا را ممکن نمی‌دانند، ممکن خواهد بود. اگر شرط شده باشد که هریک از آنها می‌تواند بجای همه قبض کند، این امر به‌معنی آن نیست که هریک از آنها می‌تواند دادخواست یا دعوا را از طرف همه استرداد کند. چون اگر هریک از خریداران را وکیل دیگران در قبض مبیع بدانیم به‌تصریح ق.آ.د.م. این امر به‌معنی وکیل بودن آنان برای استرداد دعوی دیگران نیست. در این حالت، شرط گفته‌شده کمکی نمی‌کند و چون مطالبه جمعی آنها برای قبض ملاک است استرداد دادخواست یا دعوا قبل یا بعد از اعلام ختم دادرسی توسط یک یا بعضی از آنها با توجه به تفکیک ناپذیری پیش گفته بسته به مورد باعث صدور قرار ابطال دادخواست، رد دعوا یا سقوط دعوا برای همه خواهانها می‌شود بدون اینکه همه آنها دادخواست یا دعوی خود را استرداد کرده باشند.

آنچه گفته شد به‌معنی آن نیست که اگر در مرحله بدوی چند حکم صادر شده باشد آنها را نباید از هم تجزیه کرد. همچنین، چه‌بسا در دادگاه تجدیدنظر دعوی جدیدی نظیر ورود ثالث، جلب ثالث یا متفرعات دعوا به‌عنوان اولین مرحله مطرح شده باشند. بدیهی



است می‌توان این دعاوی را به‌طور جدا از دعاوی اصلی استرداد نمود. باین حال درباره جلب ثالث آنگونه که بعضی (قلی‌زاده منقوطای، ۱۳۹۹: ۳۵۶) اثبات نموده‌اند به‌عنوان تنها دعاوی پیرو، باید احتیاط‌های لازم به‌عمل آید. چون جالب ثالث در مواردی بعد از اعلام ختم دادرسی اگر خوانده اصلی باشد بدون رضایت خواهان اصلی نمی‌تواند دعاوی جلب ثالث را و اگر خواهان اصلی باشد بدون موافقت مجلوب ثالث نمی‌تواند دعاوی اصلی را استرداد نماید. در این باره، امکان طرح مجدد دعاوی استرداد شده^۱ در کامن‌لا (Sime and French, 2013: 913) هم امری اصولی است.

اگر موضوع رسیدگی از امور حسبی^۲ مثلاً حصر وراثت باشد استرداد دادخواست یا دعوا علیرغم آنچه در کامن‌لا (Sime and French, 2013: 914) به‌استناد رای وحدت رویه قضایی^۳ معمول است، در ایران معنی نخواهد داشت چون امور حسبی اموری‌اند که دادگاه به‌آنها رسیدگی می‌کند بدون اینکه هریک از طرفین آن‌امور رسیدگی به‌آن‌را درخواست نموده باشند. قانونگذار آنگونه که بعضی (قلی‌زاده، ۱۳۹۵، دوره ۴۶: ۲۸۵) نیز نظر داده‌اند، برای امور حسبی نیز خوانده و خواهان در نظر گرفته ولی درخواست آنان‌را برای شروع و تداوم رسیدگی به‌این‌امور لازم ندانسته است.

۳. عدم اختصاص این وضعیت به نقض فقط حکم در مرحله تجدیدنظر

ممکن است رای بدوی در مرحله تجدیدنظر تأیید یا نقض بلاارجاع گردد. در این صورت نیازی به رسیدگی بیشتر در مرحله بدوی یا تجدیدنظر نخواهد بود. اما ممکن است رای بدوی قرار بوده و در دادگاه تجدیدنظر نقض گردد. بنابراین، پرونده برای تکمیل تحقیقات و صدور رای به دادگاه صادرکننده برگردانده می‌شود. در این صورت، اعم‌از اینکه تجدیدنظرخواه خواهان بدوی یا خوانده بدوی باشد دادگاه آنگونه که دیگران (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۷) هم تلویحاً نظر داده‌اند، به پرونده به‌صورت قبل یعنی با این

1. Withdrawn complaint
2. Probate claim
3. Green v Briscoe (2005) LTL 9/5/2005





فرض که خواهان همان خواهان بدوی سابق و خوانده همان خوانده بدوی سابق است، رسیدگی می‌کند. برای مثال، در خلاصه جریان پرونده رای شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۰۵۶۹ مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۲۱ شعبه ۸ دیوانعالی کشور نیز به این نحو عمل^۱ شده است. در نتیجه، خوانده بدوی حتی اگر تجدیدنظرخواه باشد دادگاه در رسیدگی بعد از نقض او را همچنان خوانده و خواهان بدوی را خواهان تلقی کرده، به او به عنوان خواهان تجدیدنظر اجازه استرداد دعوای بازگشته به دادگاه بدوی را نمی‌دهد. درواقع، آنگونه که در کامن لا (Sime and French, 2013: 913) هم مطرح شده است، استرداد دعوا بعد از نقض رای بدوی برای خوانده بدوی فایده‌ای هم ندارد. خواهان بدوی است که در این باره نیز می‌تواند دعوای بدوی را مسترد نموده موجب صدور قرار سقوط دعوای بدوی گردد.

اگر علت نقض رای بدوی در دادگاه تجدیدنظر عدم صلاحیت دادگاه صادرکننده باشد پرونده برای رسیدگی بدوی به دادگاه صالح ارجاع می‌شود. در این باره نیز به شرح فوق رفتار می‌شود بنابراین خواهان بدوی حتی اگر تجدیدنظرخواه نباشد می‌تواند دعوای بعد از اعلام ختم رسیدگی دادگاه صالح استرداد کرده باعث صدور قرار سقوط دعوا شود. خوانده دعوای بدوی حتی اگر تجدیدنظرخواه باشد نمی‌تواند دعوای اصلی را استرداد کند.

۴. عدم اختصاص این وضعیت فقط به قرار سقوط دعوا

وضعیت مورد بحث فقط به قرار سقوط دعوا اختصاص ندارد بلکه شامل قرار ابطال دادخواست و حتی قرار رد دعوا که با استرداد دادخواست یا دعوا بعد از نقض حکم یا قرار بدوی در دادگاه تجدیدنظر صادر می‌شود، نیز می‌گردد. در این باره، فرقی نمی‌کند این قرار رد دعوا در همان دادگاه تجدیدنظر، دادگاه بدوی صادرکننده رای نقض شده یا دادگاه صالح صادر شده باشد. همچنین است اگر با ورود پرونده به دادگاه صالح، خواهان بدوی دادخواست خود را قبل از شروع رسیدگی استرداد کند و در نتیجه قرار ابطال دادخواست اصلی صادر شود. البته، ممکن است استرداد دعوا بعد از شروع به رسیدگی ولی قبل از



۱ رجوع کنید به سامانه ملی آرای قضایی



نقض رای اتفاق بیافتد. در این صورت علیرغم آنچه خلاصه جریان پرونده رای شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۰۵۶۹ مورخ ۱۳۹۳/۰۵/۲۱ شعبه ۸ دیوانعالی کشور و نظرات متضاد هیات عالی نشست قضایی شهر بندرعباس مورخ ۱۳۸۰/۰۶/۰۸ دلاله دارد، دادگاه تجدیدنظر قرار رد دعوا صادر می کند و علیرغم نظر بعضی (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸) به این ترتیب نوبت به نقض یا تأیید رای (اعم از حکم یا قرار) نمی رسد، پس آن رای بدوی قطعی و قابل اجرا می شود. استرداد دعوای فرجامی قبل از نقض یا ابرام فرجامی نیز علیرغم نظر بعضی (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸) همین نتیجه را خواهد داشت. استرداد قبل از نقض بسته به مورد توسط تجدیدنظرخواه یا فرجامخواه اتفاق می افتد.

اگر تجدیدنظرخواهی که خواهان بدوی بوده است بعد از نقض حکم بدوی در مرحله تجدیدنظر دعوای خود را قبل از اعلام ختم رسیدگی تجدیدنظر مسترد دارد قانوناً دادگاه تجدیدنظر در مورد دعوای تجدیدنظر او قرار رد دعوا صادر می کند و همچنان او می تواند دعوای خود را در دادگاه بدوی از نو طرح نماید. به این ترتیب، علیرغم نظر بعضی (حیاتی، ۱۳۸۴: ۱۹۳) و نظری که بعضی (منصوریان، ۱۳۷۰: ۸۹) مطرح کرده اند و آنگونه که دیگران (قلی زاده، ۱۳۸۱: ۱۲۳، مدنی، ۱۳۵۷: ۶۶۲، جعفری لنگرودی، ۱۳۷۰: ۳۵) هم نظر داده اند، استرداد دعوا لزوماً منجر به ایجاد اعتبار امر مختومه برای آن دعوا نمی شود. در این رابطه، کامن لا (Grainger and Fealy, 2000: 121) فرقی میان نتیجه استرداد دعوا در قبل یا بعد از اعلام ختم دادرسی نمی گذارد.

۵. وقوع یا عدم وقوع وضعیت مورد بحث در سایر انواع و مراحل رسیدگی

در سایر انواع و مراحل رسیدگی؛ یعنی در فرجام خواهی، اعاده دادرسی، اعتراض ثالث و واخواهی نیز وقوع یا عدم وقوع وضعیت مورد بحث نیاز به تحلیل دارد.

۵-۱. عدم امکان وقوع این وضعیت در اعاده دادرسی و اعتراض ثالث

در اعاده دادرسی وضعیت مورد بحث در عمل اتفاق نمی افتد. چون در آن دعوا هم گرچه یک رسیدگی اولیه (کوتاه) و در صورت لزوم یک رسیدگی اصلی (بلند) اتفاق می افتد ولی نتیجه رسیدگی اولیه آن نقض یا تأیید حکم مورد اعاده دادرسی نبوده بلکه



صدور قرار قبول یا رد اعاده دادرسی است. رسیدگی با صدور قرار رد اعاده دادرسی پایان ولی با صدور قرار قبول اعاده دادرسی ادامه می‌یابد و در پایان و بعد از اعلام ختم این رسیدگی (بلند) است که حکم سابق نقض شده و حکم جدید جایگزین آن می‌شود. در اعاده دادرسی همیشه رسیدگی اصلی با دادگاه صادرکننده حکم مورد اعاده دادرسی است و بازگرداندن پرونده به دادگاه صادرکننده یا ارجاع آن به دادگاه صالح یا نقض بلاارجاع، آنگونه که درباره تجدیدنظرخواهی بیان شد، وجود ندارد. خواهان اعاده دادرسی هم اعم از اینکه خواهان یا خوانده دعوای مورد اعاده باشد همچنان تا نقض به عنوان خواهان باقی می‌ماند. بنابراین، بعد از اعلام ختم رسیدگی، او می‌تواند با استرداد دعوا بدون رضایت طرف مقابل باعث صدور قرار سقوط دعوای اعاده دادرسی شود. ولی در فاصله بسیار کوتاه میان نقض و صدور حکم جدید، معمولاً در زمانی که طرفین دعوا در دادگاه حضور ندارند فقط خواهان دعوای مورد اعاده، اعم از اینکه خواهان یا خوانده اعاده دادرسی باشد، است که برای چند لحظه می‌تواند با استرداد دعوا بدون رضایت خوانده باعث صدور قرار سقوط دعوا درباره کل دعوا شود. در عمل به سختی امکان دارد که بتوان از چنین فرصتی استفاده کرد. با صدور قرار رد دعوا برای اعاده دادرسی طرح دوباره آن مجاز می‌شود ولی صدور قرار سقوط دعوا مانع از طرح همان دعوا خواهد شد؛ باین حال این قرار مانع طرح مجدد اعاده دادرسی با همان جهت نمی‌شود.

درمقایسه با اعاده دادرسی، در اعتراض ثالث حتی به انجام رسیدگی اولیه هم قانوناً تصریح نشده است گرچه درعمل در ابتدا دادگاه باید بررسی کرده ورود خلل به حقوق شخص ثالث دادخواست‌دهنده از رای مورد اعتراض و ثالث بودن او نسبت به آن‌رای را احراز کند. ضمن‌اینکه، اگر اعتراض ثالث به‌طورطاری طرح شده باشد دادگاهی که در اثنای رسیدگی آن اعتراض مطرح شده است باید احراز کند که آن اعتراض با‌دعوی اصلی هم‌منشاء یا مرتبط است وگرنه اعتراض ثالث مزبور طاری نبوده و قاعدتاً در آن دادگاه قابل‌رسیدگی نخواهد بود. دراعتراض ثالث نیز رای در پایان یعنی بعد از اعلام ختم رسیدگی و پیش از صدور حکم جدید است که نقض می‌شود. پس معترض ثالث به‌عنوان خواهان اعتراض ثالث در آن مقطع می‌تواند با استرداد دعوی خود بدون رضایت خواندگان



(خواهان و خوانده اصلی) باعث صدور قرار سقوط دعوا درباره اعتراض ثالث شود. آنگونه که درباره اعاده دادرسی گفته شد این امر در عمل به ندرت امکان دارد اتفاق بیافتد. ولی در اعتراض ثالث در بعد از نقض چون رای اصلی نقض شده است با دو خواهان روبرو می شویم، خواهان اعتراض ثالث (معتراض ثالث) و خواهان اصلی. هر دو می توانند در این مقطع دعوای بدون رضایت خوانده یا خواندگان خود استرداد نمایند و درباره هریک به طور جداگانه صدور قرار سقوط دعوا امکان دارد. بدیهی است صدور قرار سقوط دعوای اعتراض ثالث آسیبی به اعتبار رای صادره میان خواهان و خوانده اصلی نمی زند همان طور که سقوط دعوای اصلی مانع از رسیدگی به اعتراض ثالث نمی شود.

نکته دیگر درباره اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، اصولاً قابل تجزیه بودن حکم مورد اعاده یا رای مورد اعتراض است. پس اعاده یا اعتراض ممکن است درباره فقط قسمتی از آن رای باشد. در نتیجه، اگر خواهان اعاده دادرسی اعم از اینکه خواهان یا خوانده دعوای اصلی باشد فقط از قسمتی از حکم اعاده دادرسی خواسته باشد بعد از اعلام ختم رسیدگی و نقض حکم با استرداد آن دعوا بدون رضایت خوانده به نحو گفته شده در فوق فقط قرار سقوط دعوا برای آن قسمت صادر می شود. درباره اعتراض ثالث هم مشابه این حالت اتفاق می افتد.

۲-۵. عدم امکان وقوع وضعیت مورد بحث در دیوان فرجامی علیرغم امکان وقوع آن بعد از نقض فرجامی

وضعیت مورد بحث در دیوان فرجامی اتفاق نمی افتد چون آن دیوان اصولاً رسیدگی اصلی نمی کند. بنابراین، صدور قرار سقوط دعوا در دیوان فرجامی اصولاً ممکن نیست. آن دیوان استثنائاً با ارجاع رئیس قوه قضائیه اقدام به رسیدگی اعاده دادرسی می نماید که به نظر می رسد در آن مورد هم مثل آنچه قبلاً گفته شد، در واقع اول به نوعی قرار قبول اعاده دادرسی توسط رئیس قوه قضائیه صادر و بعد رسیدگی اصلی در شعب خاص دیوان انجام می شود. در نتیجه، نقض در این مورد نیز به شرح پیش گفته برای لحظاتی قبل از صدور رای جدید اتفاق می افتد پس استرداد دعوا بعد از اعلام ختم رسیدگی دیوان بدون رضایت خوانده در این مورد نیز گرچه از لحاظ نظری ممکن است ولی از لحاظ عملی تقریباً





غیرمحتمل است. اگر در این باره بعد از نقض رای مورد اعاده دادرسی کل یا جزء دعوا مسترد شود قرار سقوط دعوا درباره آن صادر می شود.

عبارت «رای فرجامی» در ق.آ.د.م. استفاده شده است. پس قانونگذار «نقض» یا «ابرام» دیوان فرجامی را یا قرار می داند یا حکم. به نظر می رسد به این ترتیب آنگونه که دیگران (کریمی، ۱۳۸۶: ۱۴۸) هم ابراز نموده اند و مفاد ق.آ.د.م. هم به آن تصریح دارد هر «نقض» و هر «تائید»ی رای است، اعم از اینکه در مرحله فرجام، تجدیدنظر، اعاده دادرسی، اعتراض ثالث یا واخواهی صادر شده باشد. به نظر نمی رسد فایده ای برای تشخیص «حکم» یا «قرار» بودن «نقض» و «ابرام» وجود داشته باشد. آنچه مفید است آن است که بدانیم قانونگذار «تائید» را «صدور» نمی داند. منظور این است که برای مثال اگر حکمی در دادگاه بدوی صادر شده و در دادگاه تجدیدنظر «تائید» شده باشد، برای اعاده دادرسی از این حکم یا اعتراض ثالث به آن، دادگاه بدوی دادگاه صادرکننده حکم حساب می شود و دادخواست اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث باید به آن تقدیم شود نه به دادگاه تجدیدنظر تائیدکننده. ناگفته پیداست که «نقض» هم صدور نیست بلکه ناقض صدور رای قبلی و معمولاً مقدمه صدور رای جدید است.

با «رای» تلقی شدن «نقض» و «ابرام» ممکن است این تصور ایجاد شود که در دیوان فرجامی هم می توان انتظار صدور قرار سقوط دعوا داشت. به این صورت که با استرداد دعوا در قبل از «نقض» یا «ابرام» انتظار داشته باشیم که دیوان فرجامی قرار سقوط دعوای فرجامی صادر نماید. ولی این انتظار موجه به نظر نمی رسد چون برخلاف احکام که تمثیلی اند، قرارها حصری اند و فقط در موارد و شرایط مصرح در قانون می توان قرارهای گفته شده را صادر کرد. مطابق فحوی مقررات مربوطه، صدور قرار سقوط دعوا فقط در رسیدگی اصلی آن هم بعد از اعلام ختم رسیدگی امکان پذیر است در حالی که می دانیم چنین تشریفاتی اصولاً در دیوان فرجامی مطرح نیست. در واقع، یکی از خطرناکترین کارها آن است که قاضی به جای حکم قرار یا به جای قرار حکم صادر کند. آنگونه که دیگران (شمس ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۰۷) هم تلویحاً نظر داده یا (زندی، ۱۳۸۹: ۴۰۰) مطرح کرده اند





قاضی اصولاً باید حکم صادر کند مگر اینکه به موجب قانون استثنائاً موظف شده باشد که قرار صادر نماید.

برای مثال، وقتی به دلایلی غیر از استرداد دعوا بدون رضایت خواننده بعد از اعلام ختم دادرسی دعوا ساقط می شود قاضی حق صدور قرار سقوط دعوا ندارد و باید همانطور که بعضی (صمصامی مهاجر، ۱۳۶۳: ۸۳) درباره «راکد گذاشتن دعوا» مطرح کرده اند علیرغم نظری که بعضی (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۰۰) درباره «تقاضای مختومه کردن پرونده با اعلام سازش در دعوی در خارج از دادگاه، بدون ابراز سازشنامه و یا تقاضای گزارش اصلاحی» مطرح کرده اند، «حکم به بی حقی» صادر نماید. البته، علیرغم نظری که بعضی (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۰۰، مهاجری، ۱۳۷۹: ۲۱۰) مطرح کرده اند نمی توان آنگونه که دیگران (نهرینی، ۱۳۹۴: ۱۲۲) هم نظر داده اند در همه حال «قرار سقوط دعوا» را به منزله «حکم به بی حقی» دانست. در مثال فوق، به عنوان یکی از نتایج آن اشتباه، با صدور «قرار سقوط دعوا» به جای «حکم به بی حقی»، طرفین دعوا از حق اعاده دادرسی آتی محروم می شوند. علیرغم نظر اکثریت در نشست قضایی شهر سرخس مورخ ۱۳۹۷/۰۲/۱۷ قرار سقوط دعوا قابل اعاده دادرسی نیست. بنابراین به نظر می رسد حتی درباره ماده (۲۸۶) ق.آ.د.م. که صراحتاً ابراز شده است «و گرنه دعوی ساقط می گردد» علیرغم نظر بعضی (بهشتی، مردانی، ۱۳۸۵: ۲۸۴، نهرینی، ۱۳۹۴: ۱۲۵، بختیاری، ۱۳۹۱: ۲۰۸، شمس ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۴۸) باید حکم به بی حقی یا آنگونه که نتیجه نشست قضایی مورخ ۱۳۸۳/۰۴/۲۸ شهرستان مینودشت حکایت دارد قرار بطلان دعوا صادر گردد نه قرار سقوط دعوا. در واقع، تنها در مواردی که نص وجود داشته باشد مثل ماده (۱۰۷) ق.آ.د.م.، مواد (۱۸) مکرر و (۲۵) قانون ثبت اسناد و املاک، ماده (۲۷۱) لایحه اصلاحی ۱۳۴۷ قانون تجارت، و ماده (۴۶) قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، قرار سقوط دعوا صادر می شود. ضمن اینکه، اگر تصمیم دادگاه قاطع دعوا و در ماهیت آن بوده باشد «حکم» تلقی می شود ولی قرار سقوط دعوا به عنوان «قرار» گرچه قاطع دعواست ولی آنگونه که دیگران (نهرینی، ۱۳۹۴: ۱۲۳)





هم نظر داده‌اند در ماهیت دعوا نیست. در کامن‌لا (Sime, 2020: 324) چنین پرونده‌هایی را با دستور^۱ از موجودی پرونده‌ها کسر می‌کنند.

در خود دیوان فرجامی نمی‌توان انتظار وقوع وضعیت مورد بحث را داشت. ولی اگر آن دیوان رای مورد فرجام را نقض و پرونده را به دادگاه صادرکننده (اعم از بدوی یا تجدیدنظر) برگرداند، یا آن را به شعبه هم‌عرض دادگاه صادرکننده یا صالح ارجاع نماید در هر یک از آن دادگاه‌ها آنگونه که بعضی (مالکی، سلیمیان، ۱۳۹۷: ۱۸) هم به نقل از دیگران (کریمی، پرتو، ۱۳۹۵: ۱۰۹) مطرح کرده‌اند، می‌توان به شرح پیش گفته، انتظار استرداد دعوا و صادرشدن قرار سقوط دعوای اصلی را داشت. البته این انتظار نه از خوانده بدوی، اعم از اینکه در نقض فرجامخواه یا فرجامخوانده بوده یا قبلاً در نقض تجدیدنظرخواه یا تجدیدنظرخوانده بوده باشد، بلکه از خواهان بدوی خواهد بود.

۳-۵. امکان تسری این وضعیت به واخواهی

در مرحله واخواهی نیز دادگاه ناچار است ابتدا به دعوای واخواه (خوانده اصلی) رسیدگی کند. در این مرحله، اگر دادگاه حکم موضوع واخواهی، اعم از اینکه آن حکم از دادگاه بدوی یا دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، را تأیید نماید رسیدگی ادامه پیدا نمی‌کند. ولی اگر دادگاه حکم را نقض کند در ادامه واخواه همچنان نقش خوانده و واخوانده نقش خواهان را بازی می‌کند. پس در رسیدگی بعد از نقض آنگونه که نظر هیات عالی نشست قضایی شهر سراب مورخ ۱۳۸۴/۰۴/۲۸ نیز دلالت دارد، با استرداد دعوا از سوی خواهان اصلی بعد از اعلام ختم رسیدگی بدون رضایت خوانده اصلی قرار سقوط دعوای اصلی صادر می‌گردد.

بنابراین، گرچه با استرداد دادخواست واخواهی از سوی واخواه قبل از شروع رسیدگی قرار ابطال دادخواست واخواهی صادر و با استرداد دعوای واخواهی از سوی او قبل از نقض حکم موضوع واخواهی قرار رد دعوای واخواهی صادر می‌گردد ولی واخواه نمی‌تواند آن دعوای بعد از نقض حکم موضوع واخواهی استرداد کند. برای مثال، اگر دادگاه با قبول

1. Order of strike out



ادعای صالح نبودن دادگاه ازسوی واخواه رای موضوع واخواهی را نقض و پرونده را به دادگاه صالح ارجاع نماید در آن دادگاه، واخواه خوانده و واخوانده خواهان محسوب می شود و امکان استرداد دعوا در آن دادگاه برای واخواه نخواهد بود.

به احتمال ضعیف، اگر در واخواهی باتوجه به سکوت قانون ولی علیرغم مشکلات عملی که بوجود می آید، معتقد به عدم وجود مرحله رسیدگی کوتاه باشیم از شروع دادرسی واخواهی تا نقض رای بدوی واخواه خواهان محسوب است و می تواند دعوای واخواهی را استرداد کند. با استرداد واخواهی بعد از اعلام ختم دادرسی و بدون رضایت واخوانده قرار سقوط دعوای واخواهی صادر و در نتیجه حکم بدوی تأیید می شود. بعد از نقض حکم، واخوانده (خواهان بدوی) نقش خواهان را بازی می کند و اگر در فاصله بسیار کوتاه نقض تا صدور رای جدید دعوای خود را بدون رضایت خوانده استرداد نماید قرار سقوط دعوای اصلی صادر می شود. از میان دوروش فوق، باتوجه به امکان ارجاع پرونده که در روش اول گفته شد، روش اول صحیح به نظر می رسد.

۴-۵. امکان وقوع این وضعیت در داوری

برخلاف آنچه در کامن لا (Sime and French, 2013: 913) به استناد رای وحدت رویه قضایی^۱ معمول است قاعدتاً دعوایی که تحت داوری است نباید در هیچ مرحله ای از رسیدگی توسط فقط یکی از طرفین قابل استرداد باشد چون طرفین به طور لازم توافق کرده، دعوای خود را به داوری برده اند. اما بدیهی است، باتوافق طرفین آنگونه که در مراجع داوری بین المللی (Connerty, 2006: 167) نیز معمول است، دعوا از مرجع داوری قابل استرداد خواهد بود.

باین حال، به طور استثنایی قانون داوری تجاری بین المللی ۱۳۷۶ صدور قرار سقوط دعوای مورد داوری در صورت سازش طرفین را پیش بینی کرده است. در این باره، بدون تردید اگر دعوای بطلان رای داور در دادگاه مطرح شود آن دعوا و دادخواست آن



1. Sheltam Rail Co. (Pty) Ltd v Mirambo Holding Ltd [2008] EWHC 829 (Comm), [2009] Bus LR 302

مثل هر دعوای دیگری قابل استرداد بوده و استرداد آن دعوای می تواند با حصول شرایط لازم به صدور قرار سقوط دعوای اصلی بیانجامد.



نتیجه گیری

همانگونه که در متن مقاله مشخص شد بدون تردید قرار سقوط دعوای به عنوان تنها قرار قاطع دعوای علاوه بر مرحله بدوی، در مرحله تجدیدنظر هم می تواند صادر شده، دعوای به طور کامل و حتی اگر در دادگاه های دیگری هم مطرح باشد، مختومه نماید. تأیید یا نقض بالارجاع رای بدوی در مرحله تجدیدنظر مانع از صدور قرار سقوط دعوای در آن مرحله می گردد. بنابراین، تنها استرداد بعد از نقض رای بدوی است که شرایط را برای موضوع بحث این مقاله فراهم می سازد. این بحث اصولاً شامل دعاوی که به عنوان اولین مرحله در دادگاه تجدیدنظر مطرح شده اند، همچنین شامل امور حسبی نمی شود. در این باره، متوقف کردن دعوای بعد از نقض حکم با فراهم نکردن مقدمات اجرای قرارهای اعدادی دادگاه تجدیدنظر به معنی استرداد دعوای نیست. در مرحله تجدیدنظر، خواننده بدوی حتی اگر تجدیدنظر خواه باشد بعد از نقض رای در آن مرحله دیگر نمی تواند دعوای را قبل یا بعد از اعلام ختم دادرسی با یا بدون رضایت طرف مقابل استرداد نموده باعث صدور قرار رد یا سقوط دعوای شود. ولی خواهان بدوی اعم از اینکه خواهان یا خواننده دعوای تجدیدنظر باشد می تواند با استرداد دعوای تجدیدنظر (به طور کلی یا جزئی) بعد از نقض رای بدوی استثنائاً مانع از ادامه رسیدگی به دعوای شده، به ترتیب باعث صدور قرار رد یا سقوط دعوای تجدیدنظر و اصلی (به طور کامل و غیر قابل تجزیه) گردد. این تفکیک ناپذیری رای در حالت تعدد خواهانها نیز مشاهده می شود.

آنچه گفته شد از نتایج اصل وحدت رسیدگی است. در واقع، بانقض، رسیدگی به حالت اولیه برمی گردد به نحوی که خواهان دعوای خواهان بدوی و خواننده دعوای خواننده بدوی خواهد بود. در نتیجه، نقض شده بودن حکم بدوی علیرغم به نظر رسیدن اولیه، مانعی بر سر راه تاثیر قرار سقوط دعوای یا تغییر نحوه تاثیر آن نخواهد شد. می توان گفت این همان دعوای بدوی است که بعد از نقض حکم بدوی در دادگاه تجدیدنظر مورد رسیدگی است.





نقض شدن حکم بدوی، آن حکم را در قسمتهایی که به نفع یا به ضرر طرفین بوده بی اعتبار کرده، راه را برای رسیدگی مجدد به همان دعوا این بار در مرحله تجدیدنظر باز کرده است. وضعیت مورد بحث علاوه بر نقض حکم در مرحله تجدیدنظر، نقض قرار در آن مرحله، نقض رای در مرحله فرجامی، نقض حکم در خوااهی و نقض رای داور در دادگاه را نیز شامل می شود، گرچه طراحی قانون به نحوی بوده که این اتفاق در عمل در مرحله اعاده دادرسی یا اعتراض ثالث بعد از اعلام ختم دادرسی در قبل یا بعد از نقض درباره کل یا جزء دعوا به نحو متفاوتی بیافتد و بسته به مورد باعث سقوط دعوی اعاده دادرسی، اعتراض ثالث یا دعوی اصلی آنها گردد. در این باره، گرچه می توان تصمیم دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی اولیه (نقض یا تائید) را هم رای تلقی کرد ولی استرداد دعوا (به طور کلی یا جزئی) پیش از آن توسط تجدیدنظرخواه، اعم از خواهان یا خوانده بدوی، فقط منجر به صدور قرار رد دعوا شده (به طور کامل و غیر قابل تجزیه) به هیچ وجه به صدور قرار سقوط دعوا نمی انجامد. در واقع، برخلاف احکام، قرارها حصری اند و در غیر موارد منصوص نمی توان آنها را صادر کرد. قاضی اصولاً باید در مقام حل و فصل دعوا حکم صادر کند نه قرار. به این ترتیب، نمی توان در دیوان فرجامی هم انتظار صدور قرار سقوط دعوا داشت. در این باره، «تائید» یا «نقض» دادگاه تائید کننده یا نقض کننده را به دادگاه صادر کننده رای تائید یا نقض شده بدل نمی کند. همچنین فقط در دادگاه تجدیدنظر نیست که این وضعیت می تواند اتفاق بیافتد بلکه وقوع این وضعیت در دادگاههایی که پرونده بعد از نقض (در دادگاه تجدیدنظر یا دیوان فرجامی) به آنها ارجاع شده نیز محتمل است. این وضعیت اختصاص به قرار سقوط دعوا ندارد و به نحو مقتضی قرار رد دعوا و حتی قرار ابطال دادخواست را هم شامل می شود. به این ترتیب، آثار گوناگونی برای استرداد دعوا کشف می شود.

منابع

۱. احمدی، نعمت، ۱۳۷۱ ش، آیین دادرسی مدنی، تهران: اطلس.





۲. افتخار جهرمی، گودرز،السان، مصطفی، ۱۳۹۶ش، آیین دادرسی مدنی، تهران، نشر میزان، ج ۱.
۳. بختیاری، مهدی، ۱۳۹۱ش، «نهاد توقف تجدیدنظرخواهی در حقوق ایران»، مجله حقوقی دادگستری، ش ۷۷.
۴. بهشتی، محمد جواد، مردانی، نادر، ۱۳۸۵ش، آیین دادرسی مدنی، تهران، میزان، ج ۲.
۵. پوراستاد، مجید، ۱۳۸۷ش، «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی»، فصلنامه حقوق، دوره ۳۸، ش ۳.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۰ش، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش.
۷. جوهری، مهدی، ۱۳۸۸ش، «قرار رد دعوا یا سقوط دعوا در ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۷۹»، فصلنامه دیدگاههای حقوقی، ش ۴۶ و ۴۷.
۸. حسینی، سید محمدرضا، ۱۳۸۰ش، قانون آیین دادرسی مدنی در روبه قضایی، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۹. حیاتی، علی عباس، ۱۳۸۴ش، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، تهران، سلسیل.
۱۰. زندی، محمدرضا، ۱۳۸۹ش، رویه قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان در امور مدنی (۴)، تشریفات دادرسی، تهران، انتشارات جنگل.
۱۱. سریر، فرزانه، ۱۳۸۶ش، آیین دادرسی مدنی. تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۱۲. سمایی، عبدالله، ۱۳۷۹، شرحی بر آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی)، تهران، انتشارات بهنام.
۱۳. شمس، عبدالله، ۱۳۸۵ش، آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دراک، ج ۲ و ۳.
۱۴. شیخ نیا، امیرحسین، ۱۳۷۵ش، آیین دادرسی مدنی (۳)، تهران، انتشارات ویستار.
۱۵. صدرزاده افشار، محسن، ۱۳۷۹ش، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، ماجد.
۱۶. صمصامی مهاجر، محمود، ۱۳۶۳، «استرداد دعوی»، مجله حقوقی، دوره ۱، ش ۱.





۱۷. طهماسبی، علی، ۱۳۹۵ش، «قواعد استرداد دادخواست و دعوای بدوی در فرض تعدد اصحاب دعوا»، دیدگاههای حقوق قضایی، ش ۷۳ و ۷۲.
۱۸. قلی‌زاده، احد، ۱۳۹۵ش، «تحلیل حقوقی تامین دعوای واهی در امور حسبی»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۶، ش ۲.
۱۹. -----، ۱۳۹۵ش، «تحلیلی بر اصل وحدت رسیدگی در قانون آیین دادرسی مدنی»، دانش حقوق مدنی، دوره ۵، ش ۲.
۲۰. -----، ۱۳۸۱ش، آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب (۳)، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
۲۱. -----، ۱۳۹۹ش، «تحلیل حقوقی جلب ثالث به عنوان تنها دعوای پیرو»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دوره ۵۰، ش ۲.
۲۲. کاتوزیان، امیرناصر، ۱۳۸۳ش، اثبات و دلیل اثبات، تهران، نشر میزان، ج ۲.
۲۳. کریمی، عباس، ۱۳۸۶ش، آیین دادرسی مدنی، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۲۴. کریمی، عباس، پرتو، حمیدرضا، ۱۳۹۵ش، آیین دادرسی مدنی: طرح و جری دعوا، ختم دعوا، تهران، انتشارات دادگستر، ج ۲.
۲۵. مالکی، جلیل، سلیمیان، ابوالفضل، ۱۳۹۷ش، «رویکردی تطبیقی بر استرداد و سقوط دعوا»، فصلنامه پژوهشهای حقوق تطبیقی عدل و انصاف، دوره ۱، ش ۲.
۲۶. مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۵۷ش، آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ج ۲.
۲۷. منصوریان، ناصرعلی، ۱۳۷۰ش، «انصراف از استرداد دعاوی در دعاوی بین‌المللی»، مجله حقوقی، دوره ۱۱، ش ۱۴ و ۱۵.
۲۸. مهاجری، علی، ۱۳۸۰ش، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب، تهران، گنج دانش، ج ۱، ۲، ۳.
۲۹. نهرینی، فریدون، ۱۳۹۴ش، «زوال دادرسی به جهت استرداد دعوا»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۱۸، ش ۷۰.





۳۰. نوبخت، یوسف، ۱۳۹۳ش، نگاهی به آیین دادرسی مدنی، تهران، انتشارات راد نواندیش.

۳۱. واحدی، قدرت‌الله، ۱۳۷۷ش، آیین دادرسی مدنی، تهران، نشر میزان، ج ۳.

۳۲. -----، ۱۳۷۹ش، بایسته‌های آیین دادرسی مدنی، تهران، میزان.

33. Ahmadi, Nemat, (1992), Civil Procedure. Tehran: Atlas.
34. Eftekhaar Jahromi, Goodarz, and Mostafa Elsan (2017), Civil Procedure. Volume 1. Tehran: Mizan.
35. Bakhtiari, Mehdi, (2012), "The Institution for Stopping Appeals in Iran's Law." Legal Journal of Justice 76, No. 77.
36. Beheshti, Mohammad Javad, and Nader Mardani (2006) Civil Procedure. Volume 2. Tehran: Mizan
37. Pourostad, Majid (2008) "The Principle of Sovereignty of Civil Litigants." Quarterly Journal of Law 38, No. 3: 97-125.
38. Jouhari, Mehdi (2009) "The Rejection or Fall Writ of a Dispute in Article 107 of the Civil Procedure Code of 2000." Legal views 46 and 47: 67-75.
39. Hosseini, Seyyed Mohammad Reza (2001) Civil Procedure Code in the Case Law. Tehran: Majd.
40. . Hayati, Ali Abbas (2005) Description of Civil Procedure Code. Tehran: Salsabil.
41. Zandi, Mohammad Reza (2010) Judicial Procedure of Appeals Courts in Civil Affairs (4) Litigation process. Tehran: Forest.
42. Sarir, Farzaaneh (2007) Civil Procedure. Tehran: Majd.
43. Samaami, Abdollah (2000) A Description of the General and Revolutionary Courts Procedure (Civil Affairs). Tehran: Behnam.
44. Shams, Abdollah (2006) Civil Procedure. Volume 3. Tehran: Deraak.
45. ----- (2006) Civil Procedure. Volume 2. Tehran: Deraak.
46. Sheykhnia, Amir Hossein (1996) Civil Procedure (3). Tehran: Wistaar.

47. Sadrzaadeh Afshaar, Mohsen (2000) Civil and Commercial Procedure. Tehran: Maajed.
48. Samsaami Mohaajer, Mahmoud (1984) "Discontinuance of the Suit." Legal Journal 1, No. 1: 71-128.
49. Tahmaasebi, Ali (2016) "Rules for Discontinuance of Primitive Petition and lawsuit in the Case of multiplicity of litigants." Views of judicial law, No. 73 and 74: 45-72.
50. Fazaaeli, Mustafa (2014) "The Status and Principles of Due Procedure in Human Rights and the Judicial Doctrine of Islam." Comparative Study of Islamic and Western Law 1, No. 1: 159-178.
51. Gholizadeh, Ahad (2016) "A Legal Analysis on Security for Costs in Probate Matters." Quarterly Journal of Private Law Studies 46, No. 2: 285-304.
52. ----- (2016) "An Analysis of the Principle of Unity of Proceedings in the Civil Procedure Code.", Civil Rights Knowledge 5, No. 2: 107-130.
53. ----- (2016) The Civil Procedure Code of the General and Revolutionary Courts (3). Isfahan: University of Isfahan.
54. Gholizadeh Manghutay, Ahad (2020) "A Legal Analysis to Bringing in the Third Party as the Mere Follower litigation" Quarterly Journal of Private Law Studies 50, No. 2: 339-358.
55. Katouzian, Amir Naasser (2004) Proof and proofs Reason. Volume 2. Tehran: Mizan.
56. Karimi, Abbas (2007) Civil Procedure. Tehran: Majd.
57. Karimi, Abbas, and Hamidreza Parto (2016) Civil Procedure: A Lawsuit's Setup and Continuance- End of a Lawsuit. Volume 2. Tehran: Daadgostar.
58. Ja'fari Langroudi, Mohammad Ja'far (1991) Terminology of Law. Tehran: Ganj Danesh.
59. Maaleki, Jalil, and Abalfazl Salimian (2018) "A Comparative Approach to Discontinuance and Collapse of Litigation." Quarterly





Journal of Justice and Fairness Comparative Law Research 1, No. 2: 7-23.

60. Madani, Jalaaluddin (1978) Civil Procedure. Volume 2. Tehran: National University of Iran.
61. Mansoorian, Naaser Ali (1991) "Withdrawing the Discontinuance of the Lawsuit in International Cases." Legal Journal 11, No. 14-15: 89-150.
62. Mohaajeri, Ali (2001) Description of the Civil Procedure Code of the General and Revolutionary Courts. Volume 3. Tehran: Ganj Danesh.
63. ----- (2001) Description of the Civil Procedure Code of the General and Revolutionary Courts. Volume 2. Tehran: Ganj Danesh.
64. ----- (2000) Description of the Civil Procedure Code of the General and Revolutionary Courts. Volume 1. Tehran: Ganj Danesh.
65. Nahreyni, Fereydoon (2015) "The Deterioration of the Proceedings for Discontinuance of Lawsuit." Legal Investigation Quarterly 18, No. 70: 113-136.
66. Nobakht, Yousef (2014) A Look at Civil Procedures. Tehran: Raadnoandish.
67. Vaahedi, Ghodratollah (1998) Civil Procedure. Volume 3. Tehran: Mizan.
68. ----- (2000) Necessities of Civil Procedure. Tehran: Mizan.
69. Vahdati, Mehdi, Hossein Taherkhani, Parviz Savraaee, and Jamshid Noorsharq. "Investigating Challenges and Resolving Conflicts of Regulations Related to Electronic Procedure in Iran's Legal System with a Comparative Approach in French Law." Comparative Research on Islamic and Western Law 7, No. 4 (2020): 241-273.
70. Burdick, Francis M. (1905) Law of Torts. Washington D.C.: Beard Books.
71. Campbell, Christian (2007) International Civil Procedure .Yorkhill Law Publishing.
72. Connerty, Anthony (2006) A Manual of International Dispute Resolution. London: Commonwealth Secretariat.

73. Grainger, Ian, and Michael Fealy (2000) The Civil Procedure Rules in Action. London: Cavendish Publishing Ltd..
74. Osborne, Craig (2008) Civil Litigation .New York: Oxford University Press.
75. Ray, Sukumar (2008) Text Book on the Code of Civil Procedure. Delhi: Universal Law Publishing Co..
76. Sime, Stuart (2020) A Practical Approach to Civil Procedure. London: Oxford University Press.
77. Sime, Stuart, and Derek French (2013) "Discontinuance and Stays." In Blackstone's Civil Practice, the commentary, by Maurice Kay, 913-920. London: Oxford University Press.
78. Thirlway, Hugh (2016) The International Court of Justice. London: Oxford University Press.

